نامور نامه ی باستان

قسمت چهارم

◆ محمد رجبی

فردوسی بیش از هزار سال بعد از پیدایش تئاتر در یونان پا به عرصه زندگی می گذارد، لذا نمایش را می شناسد و به اهمیت آن واقف است. از طراحی صحنه برای دل انگیز شدن فضای داستان هایش بهره می گیرد. فضا را برای ظهور بازیگر مهیا می کند. برخی عقیده دارند که افسانه های شاهنامه از دوره ایران و هند هم قدیمی تر است و از افسانه های مشترک هند و اروپایی سرچشمه گرفته است. مثلاً از شیر حیوان بزرگ شدن زال مانند بزرگ شدن پاریس پسر پریاموس یونانی است.

و روئین تن بودن اسفندیار از آخیلوس (اشیل) یونانی و زیگفرید آلمانی است. داستان هفت خوان رستم و اسفندیار، افسانه دوازده خوان هرکلس را بیان می کند. "هرکول از نسل ژوپیتر ثمره عشق و بلهوسی ژوپیتر با انسان است. هنگامی که زن حسود او جونز از این عشق و ثمره آن آگاه می شود در خشم فرو رفته و در سرنوشت ناپسری خود دوازده مشقّت با دوازده وظیفه سخت را رقم می زند. در دوزخی در زیرزمین به اعتقاد یونانیان و رومیان" و داستان سیاوش را از هیپولیت اوریپید گرفته، داستان اسکندر در شاهنامه، اصل آن عربی بوده و بعداً به زبان سریانی و عربی نقل شده.

با توجه به این مطالب می توان گفت: فردوسی نسبت به آثار هنری قبل از خود اطلاع داشته و درنوشتن شاهنامه از آنان بهره گرفته و به خلق داستان های اساطیری، افسانه‌ای و پهلوانی در منظومه پرداخته.

"از جمله افسانه های عامه پهلوی، که مشتعمل بر موضوعاتی از تاریخ عهد ساسانیان بوده و ترجمه عربی هم داشته است، یکی "مزدک نامگ" است ودیگر" وهرام چوبین نامک"، مزدک نامگ قصه ای راجع به مزدک معروف که در زمان "کواذ" اول قیام کرد، ابن المقفع آنرا به عربی ترجمه کرد والاحقی شاعر آنرا به نظم در آورد، برای اینکه به همه ی مندرجات این افسانه واقف شویم، باید عبارتی را که در سیاست نامه نظام الملک آمده ودر یک روایت پارسی منقول است، مخلوط کنیم، ثعالبی و فردوسی و بیرونی و صاحب فارسنامه ومورخ مولف التواریخ، درمطالبی که ذکر کرده اند، به این کتاب نظر داشته اند. وهرام چوبین نامگ، سرگذشت سردار معروف است که جبلۀ بن سالم، آنرا به عربی ترجمه کرد، کلیات این قصه را می توان، از روایات مورخان عرب وفردوسی بدست آورد."، "نقل داستان های شاهنامه روایی یعنی سوم شخص است، ولی از گفت و شنود (دیالوگ)، تنهاگویی (سولی لوگ)، تک گویی (مونولوگ) و کناره گویی (اسابد) و قصارگویی (افوریسم) استفاده شده."

فردوسی حکیمی خردگراست، امّا حماسه و اسطوره خردمندانه نیست. فردوسی به شیوه و ترقندهای گوناگون می کوشد تا اساطیر و روایات کهن را در منظومه خویش، با منطق سازگار کند. ارسطو برای اولین بار به مقایسه ادبیات حماسی و نمایشی پرداخته، اختلاف و همانندی هایشان را بازگو نمود: "تراژدی به قول ارسطو شامل: افسانه، مضمون، سیرت، گفتار، اندیشه، منظر نمایش و آوازاست." و حماسه یک نوع تقلید است که به وسیله وزن انجام می شود.

حماسه اختلافش با تراژدی از این بابت است که همواره وزن واحدی دارد و شیوه بیان آن برخلاف تراژدی نقل روایت است. همچنین از نظر طول مدّت نیز بین آنها تفاوت است.

تراژدی سعی دارد که تا ممکن است به مدت یک دوره آفتاب محدود بماند و یا اندکی از آن تجاوز کند. در صورتی که حماسه از لحاظ زمان محدود نیست.

ارسطو در حماسه به چهار جزء توجه دارد:

افسانه، مضمون، سیرت و گفتار، اندیشه.

شاهنامه مخلوطی از انواع ادبی است. داستان های پهلوانی، داستان های عاشقانه، داستان های غنایی و شاعرانه، داستان های عرفانی، افسانه‌های عامیانه را داراست. "از جلوه‌های مهمّ نمایشی در شاهنامه، هر جا که جنبه‌های داستانی منظومه قوی است. درمقدمه دورنمایه آن داستان را تفسیر می کند و از کیفیت حوادثی که در طی آن روی خواهد داد، اطلاع می دهد و برای ایجاد هیجان در مخاطب خویش از وجود گره در افسانه مضمون استفاده نمی کند. هنراو ایجاد هیجان از طریق آگاهانیدن است." و درصدد برانگیختن اضطراب در مخاطب از راه پنهان کردن تم (سررشته‌های کار) نیست.

مثلاً در داستان رستم و سهراب در ابتدای داستان خواننده را از عمق فاجعه باخبر می کند:

در داستان رستم و اسفندیار از مرگ اسفندیار به دست رستم خبر می دهد و پیروزی رستم درنبرد.

نگه کن سحرگاه تابشنوی — زبلبل سخن گفتن پهلوی
همی نالدازمرگ اسفند یار — نداردبجزناله زویادگار
ز آواز رستم شب تیره ابر — بدرّد دل پیل و چنگ هژبر

در داستان بهرام گور و لنبک و براهام کل درونمایه داستان را بیان می کند:

بشد پیرمردی عصایی بدست — بدو گفت کای شاه یزدان پرست
دو مردند شاها بدین شهر ما — یکی با نوا دیگری بی نوا
براهام مردی پر از سیم و زر — جهودی فریبنده و بد گهر
به آزادگی لنبک آبکش — جوانمرد و با خوان و گفتار خوش

نامه یزدگرد به مرزبان طوس، دلیل بر شکست او در جنگ با اعراب است:

یکی نامه بنوشت دیگر به طوس — پر از خون دل پر ز درد و فسوس

و همچنین نامه یزدگرد به ماهوی سوری:

یکی نامه بنوشت با درد چشم — پر از آرزو دل پر از آب چشم
دبیر جهاندیده را پیش خواند — دل آکنده بودش همی برفشاند

و در آغاز پادشاهی کیکاوس را چنین معرفی می کند، خودسر و زیادی خواه:

درخت برومند چون شد بلند — گر آید ز گردون برو برگزند
شود برگ پژمرده و بیخ سست — سرش سوی پستی گراید نخست
چو از جایگه بگسلد پای خویش — به شاخ نو آئین دهد جای خویش

پیروزی رستم را در اوّل هفت خوان بازگو می کند:

چو خورشید برزد سر از پشت زاغ — جهان گشت از او همچو نوروز باغ
بپوشید ببر و برآوردیال — بر او آفرین خواند بسیار زال

در آغاز داستان سیاوش از فجایعی که بر او می گذرد اطلاع می دهد:

کنون ای سخنگوی بیدار مغز — یکی داستانی بیارای نغز
سخن چون برابر شود با خرد — روان سراینده رامش برد
کسی را که اندیشه ناخوش بود — بدان ناخوشی رأی او کش بود
همی خویشتن را چلیپا کند — به پیش خردمند رسوا کند

درلشکر کشیدن طوس، برای کین خواهی سیاوش ورسیدن به دژکلات سپید کوه، بی شماری افرادسپاه وساز وبرگشان را اینگونه به تصویر می کشد:

وز آتش همه دشت پر رستخیز — زبس گرز و کوپال وشمشیر تیز
خروش پیاده فغا ن سوار — همی سنگ بشکافت درکوهسار
تو گفتی که دریا بجوش آمدست — براو موج پولاد پوش آمدست

خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن او از کشتن سیاوش و بر باد دادن توران:

چو یک بهره بگذشت از تیره شب — چنان چون کسی کو بلرزد ز تب
خروشی بر آمد زافراسیاب — بلرزید بر جای آرام و خواب

ادامه دارد...

سالگرد تلخ یارانه ها

● منوچهر حبیبی

دست بر قضا فارسی زبانان کلمه یارانه را با رایانه گهگاهی ناخواسته اشتباه بر زبان جاری می کنند. قصه ی این کلمه همه هم از قانون روابط بین روسیه و سوریه پیروی می کند چرا که کلمات یارانه و رایانه از حروف مشترک (ی ا ر ا ن ه) تشکیل شده اند هر دو کلمه جدید و چندسالی بیش ندارند. یارانه به جای سوبسید و رایانه به جای کامپیوتر ساخته شده اند تا به غربی ها نشان داده شود که ما در زبان و ادبیات فارسی نیز خود کفا و غنی هستیم هر چند که فرهنگ اصیل ما ایرانیان بیش از یک ادعا قوی بوده و هست و قدمت چند هزار ساله داردو اما یارانه که ریشه اش از یاری رساندن و کمک کردن می آید به معنای کمک و یاری است یعنی چیزی و یا مبلغی که برای رفع مشکل داده می شود البته به معنای صدقه نیست و ما به مردم عزیز و فهیم کشورمان هیچگاه توهین نمی کنیم که مستحق صدقه گرفتن هستند چرا که ما ملتی با غیرت و کاری هستیم و از توانایی های لازم و منابع کافی برخوردار هستیم و به قول معروف می توانیم و باید گلیم خود رااز آب بیرون بکشیم اما سیاست های نادرست اقتصادی کار را به آنجا رساند که دولتمردان برای کمبودها و کاستی‌های ناشی از واقعی کردن قیمت های کالا و خدمات رو به طرح و اجرای تحول اقتصادی بیاورند و در سال گذشته شتابزده به آن دست زنند و همین چند روز پیش هم سالگرد اجرایی شدن این انقلاب و تحول اقتصادی را با نمایش و همایش و سخنرانی جشن بگیرند و از آن دفاع کنند و تبعات ناشی از آن را بسیار خفیف و ناچیز جلوه دهند. این درحالیست که برای بسیاری از مردم اجرا شدن طرح هدفمند کردن یارانه ها دخل آنان را آورده و خلاصه سالگرد آن را با تلخی و غم و اندوه پشت سر گذاشته اند. طرح تحول اقتصادی طی یک سال گذشته به فرصتی برای سودجویان و دلال بازی و واسطه گرایان تبدیل شدو در حالی که بخش بزرگی از جامعه روز به روز بر مشکلات مالی و اقتصادی شان افزوده شد عده ای بارشان را حسابی بستند و همچنان در کورس جمع کردن مال و ثروت و پر کردن حساب های داخل و خارج شان هستند. خلاصه از سال گذشته تا امسال روند افزایش قیمت ها و گرانی و تورم چنان تند و سریع بوده است که همانند پرتاب موشک به فضا که در هر فاصله ای بخشی از آن جدا می شود تا به جایی می رسد که بخش اصلی و هدایت گر باقی می ماند و توان و فرصت حرکت و سفر کردن را می یابد، از زمان اجرایی شدن هدفمند کردن یارانه ها و افزایش های بی رویه قیمت ها در هر فاصله و مدت زمانی از آغاز اجرایی شدن آن طی یک سال گذشته به تدریج بخش هایی از جامعه توان حرکت با این روند افسار گسیخته تورم و گرانی را از دست داده و می دهند طوری که به تدریج بخش آسیب پذیر حقوق بگیران، مستمری بگیران و خلاصه اقشار کم در آمد و مستضعف امروز بیش از هر زمانی وابسته به این مبالغ ناچیز یارانه ها شده اند تا بلکه بتوانند دخل و خرج خودرا به نوعی به هم نزدیک کنند و فشار مالی و اقتصادی را کمتر احساس کنند چرا که برعکس گفته های مسئولین اقتصادی در دولت و رئیس دولت احمدی نژاد بسیاری از مردم با این مبالغ نه تنها خانه و خودرو که حتی لوازم خانگی هم نخریده‌اند آنچه عملا در حال انجام شدن است جبران کمبودهایی است که در تراز حساب و کتاب های خانوارها در حال فزونی یافتن است البته مخالفت با اجرای طرح هدفمند کردن یارانه پیش از اجرایی شدن آن هم ابراز شد و امروز هم انتقادهای بسیاری از نوع و شیوه اجرا شدنش صورت می گیرد اما با توجه به اینکه مدام دولت انتقادات را انکار می کند طوری که مجلسی ها هم تحمل شان سررفته است و طرح سوال را برای سومین بار مطرح کرده اند به این انکار و انتقادات هم نباید امیدی داشت چرا که اقتصاد بیمار ما را چنان گرفتار کرده اند که هر نوع دست کاری در آن بر مشکلات پیش روی مردم می افزاید بنابراین خانوارها باید برای مقابله با آثار سوء و تبعات تلخ و ناگوار افزایش های پیش رو راسا کاری کنند مثلا وقتی با افزایش قیمت های روزانه و هفتگی مواجه هستند حقوق بگیران و مستمری بگیران در آغاز هر سال نیازهای اولیه خود را خریداری کنند تا به وسط ماه و آخر ماه نرسیده از توان و قدرت خریدشان کاسته نشود. مزد بگیران و همه افرادی که در آمدشان روزانه است باید در پایان هر روز و یا در شروع روزهای بعد اقدام به تهیه و تامین مایحتاج خود کنند هر چند که نسبت به هفته و ماه های قبل با افزایش های ناگهانی رو برو می شوند و توان و قدرت خریدشان کمتر و کمتر می‌شودولی نسبت به اول تا آخر هر ماه و هر هفته کمتر متحمل ضرر و زیان می شوند کار دیگری که بسیاری از خانوارها می کنند و انجام می دهند رو به خرید اقساطی کالاهاست البته به شرط آنکه قیمت و بهای کالاها در ابتدا و بر اساس قیمت روز محاسبه شود نه آنکه سود و افزایش های پیش رو را هنگام خرید متقبل شوند تا بلکه خانوارها از این بازی سکه و ارز ضرر و زیان بیشتر نبینند به هر حال اگر مجلسی ها دقت و توجه بیشتری کرده بودند امروز خودشان کاسه چه کنم به دست نمی گرفتند تا با طرح سوال بخواهند از بخش تولید و صنعت که آنها نیز مدعی ضرر و زیان و نرسیدن یارانه هایشان هستند دفاع کنند، متاسفانه حکایت اجرایی شدن طرح هدفمند کردن یارانه به پرتاب کردن تیر به طرف ماه می ماند که پس از طی مسافتی پرتاب کننده گمان می کند تیربه قلب ماه می خورد این در حالی است که این تیر به چند ده هزار کیلومتری ماه هم نرسیده است بنابراین گفتن از موفقیت در این طرح و تحول اقتصادی برای مجریانش شاید قابل قبول باشد ولی آنچه در حال رخ دادن است با عملی شدن واقعی و درست آن فرسنگ ها فاصله دارد.

ناهنجاری های رفتار سیاسی

قسمت دوم (پایان)

◆ کریم عباسی (کارشناس ارشد علوم سیاسی)

موضع گیری های بعضی از جریانات سیاسی به اندازه ای مبهم، مغشوش و ضد و نقیض است که انسان شک می کند که آیا این جریانات وحدت رهبری و برنامه و مرام نامه و اساسنامه دارند یا جبهه ای با طیف های رنگارنگ سیاسی هستند. بعضی از این جریانات بیشترین و عمیق ترین آثار را هم بر صحنه سیاسی کشور می گذارند، فعالیت سیاسی را تنها یکی از شئون خود دانسته و لذا از به ثبت رساندن خود به عنوان حزب سیاسی دوری می کنند و علی رغم قدرت زیادی که دارند، ترجیح می دهند در قبال مسائل مشخص طفره رفته و کلیات بی خاصیتی و غیر تاثیر گذاری را مطرح نمایند.

۲ - بی تجربگی سیاسی

قریب به اتفاق جریانات سیاسی کشور ما فاقد کمترین تجربه سیاسی هستند. قبل از انقلاب اسلامی کشور ما فاقد احزاب سیاسی و گروه ها و جریانات سیاسی بود. تنها بعد از انقلاب اسلامی گرایش ها و جریانات سیاسی شکل گرفت. در صورتی که در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته سابقه بعضی از احزاب و جریانات به سده ها و قرن ها می‌رسد. انباشت تجربه و داشتن حد و مرز و مرامنامه و اساسنامه از جمله مشخصاتی است که بسیاری از جریانات ما از آن بی بهره اند. قانونمند نبودن نیز یکی از خصیصه های بعضی از جریانات سیاسی ما می باشد. دانش و تجربه سیاسی مانند هر علم و معرفت دیگری خصلت و ماهیت انباشتی دارد، بدین معنی که دستاوردهای تجربی روی هم انبار شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. سازمان ها و کادرهای سیاسی می توانند مهمترین ظرف انباشت این تجارب باشند. در کشور ما به دلایل عدیده ای از جمله، نبودن دولت های طبقاتی و وجود دولت های رانتیر (rantier) در قبل از انقلاب اسلامی، چنین ظرف های پایدار و مستمری کمتر به وجود آمده است. به همین دلیل سنجیدگی و پختگی لازم در رفتار و کنش های سیاسی ما به ندرت دیده می شود. همین ناشی گری و بی تجربگی، گاه موجب وقایع مضحکی می گردد. بد نیست خاطره ای قریب به همین معنی را برایتان تعریف کنم، یکی از دانشجویان کارشناسی ارشد علوم سیاسی که فقط برای اخذ مدرک به دانشگاه آمده بود، فکر می کرد روزنامه ((روز نو)) یک روزنامه غربی است و اطلاع نداشت که به معنی روز نو می باشد و می پنداشت که کلمه روز کسره نداشته و لذا آن را روزنو می خواند. و اما ناشی گری سیاسی همواره بدین شکل بروز نمی کند، بلکه گاهی صفحه های تراژیک و خانمانسوزی را به نمایش می گذارد.

۳- بی اصولی سیاسی

اصول یا (پرنسیپ های) سیاسی، آن دسته از ارزش های متعالی هستند که فلسفه و وجود یک جریان سیاسی را رقم می زنند و بدون آنها هیچ رفتار سیاسی سالمی متصور نیست. مثلاً اکثر سیاستمداران آمریکایی ((ارزش های لیبرالیسم)) را به عنوان یکی از اصول خود پذیرفته اند. اصول، خط قرمزها و حداقل های مطالبات سیاسی را مشخص کرده، بر مبنای آنها ائتلافات شکل می گیرد، تعاملات سیاسی میسر می شود، رفتار سیاسی پیش بینی پذیر می شود، نظم و سامان سیاسی برقرار می گردد و ... بی اصولی و یا اصول فروشی، نوعاً ناشی از فرصت طلبی سیاسی است، به این معنا که اگر تنها معیارهای پراگماتیستی، راهنمای عمل سیاسی باشد و یک جریان سیاسی به تناسب موقعیت و مقتضای منافع آنی و زود گذر خود تصمیم بگیرد، ناچار خواهد شد یا از اساس خود را مقید به هیچ اصلی نداند یا در حین عمل دائماً از مواضع خود عدول کرده و برای راه انداختن چرخ امور جاری، به روزمرگی و خرده کاری بپردازد. در شرایطی که امکان حساب کشی سیاسی مردم از سیاستمداران وجود نداشته باشد، شاهد عدم التزام و تعهد به ارزش ها و مقاصدی خاص، برای جریانات سیاسی خواهیم بود. وقتی اصول راهنمای عمل سیاسی را از محاسبات خود حذف کردیم، آنگاه همه چیز مباح می‌شود. ویراژهای سیاسی، زد و بندهای گوناگون با مراکز ثروت و قدرت، توطئه گری و دسیسه چینی، فریبکاری و دو دوزه بازی و ده ها نوع آفت و آسیب دیگر، دامنگیر رفتار سیاسی می شود. البته آنچه که در فوق بدانها اشاره گردید بدین معنی نیست که با خشک مغزی و خشک مقدسی، امور فرعی و سطحی و ظاهری را نیز به سطح پرنسیپ ها و اصول، ارتقا داده و دچار تصلب و جمود در رفتار سیاسی شویم. دنیای سیاست، دنیای انعطاف و مصالحه و چانه زنی است و مقدس کردن و قدسی نمودن همه امور و افعال جزئی و زمینی بی بصیرتی محض است.

۴ - پیگیری نکردن

در فرهنگ سیاسی ما ایرانیان عناصری وجود دارد که باعث می شود رفتار سیاسی ما از آهنگ ثابت و یکنواختی برخوردار باشد. گاه شاهد غلیان و هیجان تودهای سیل آسایی هستیم که به میدان سیاست کشیده می شوند و طی روزهای معدودی همه انرژی خود را در قالب جنبش های اجتماعی تخلیه می کنند و گاه شاهد سالیان طولانی رکود و خمودگی سیاسی هستیم. درست مثل آب و هوای بسیاری از مناطق کشور که گاهی به طور سیل آسا چند روز متوالی بارانی و بعد هم مدت مدیدی خشکسالی.

دنیای سیاست، دنیای انعطاف و مصالحه و چانه زنی است و مقدس کردن و قدسی نمودن همه امور و افعال جزئی و زمینی بی بصیرتی محض است

اگر به توده های مردم به واسطه غلبه فرهنگ دیرین استبداد شاهنشاهی خرده نگیریم، از نخبگان و فرهیختگان کشور پذیرفته نیست که رفتار سیاسی توده وار از خود بروز داده و بین افراطی گری و پاسیفیسم، نوسان داشته باشد. بازار سیاست تعطیل بردار نیست و نمی توان ((بنا به ملاحظاتی)) کرکره مغازه را پایین کشید و ((اغلال طلبی)) پیشه کرد. کشور ما در زمانه و زمینه ای به سر می برد که روزانه با مسائل پر اهمیت و چالش برانگیزی روبروست و باید برای دست و پنجه نرم کردن با این مسائل همواره تدارک و آمادگی کافی وجود داشته باشد. قسمتی از پی گیری نکردن های نیروهای سیاسی کشور ما به فقدان مکانیسم‌هایی برمی گردد که آنها را به توده ها و مطالبات جاری شان پیوند می زند. همین خصلت فرقه گرایانه و گسیختگی رابطه با مردم است که به جریانات سیاسی این فرصت را می دهد تا از تکالیف خود شانه خالی و ناپیگیری پیشه کنند.

بخش دیگری از این پدیده مذموم را می توان نشات گرفته از عدم تناسب میان اهداف سیاسی و وسایل نیل به این اهداف دانست. به این معنی که معمولاً به واسطه خصلت های ((حداکثر گرایانه)) و ((نا کجا آباد گرایانه)) اهداف بسیار بلندی برای اعمال سیاسی خود انتخاب می کنیم، بدون آنکه ابزارها و وسایل نیل به آنها را تدارک دیده باشیم. لذا در حین عمل دچار ((سر خوردگی)) و شکست های پی در پی شده و هر نوع عمل سیاسی را بی فایده می انگاریم و به کنج عزلت می نشینیم.

رفتار موزون و بهنجار سیاسی، همان قدر که ((آرمان اندیش)) است، ((ابزار اندیش)) هم هست و تناسب این دو مقوله ضامن استمرار و تداوم آن می باشد. علاوه بر موارد چهار گانه فوق الذکر آفت ها و آسیب های دیگری نیز در رفتار های سیاسی ما مشاهده می شود که اگر همتی فرهنگی برای علاج آنها به خرج ندهیم قطعاً چه در سطح فردی و گروهی و جناحی و چه در سطح ملی زیان های فراوانی خواهیم دید. **عوامل ایجاد این رفتارهای سیاسی با هنجار و نا موزون را انشاء الله در نوشتار بعدی تقدیم خواهیم کرد.**

داستان زندگی لوطی صادق

قسمت چهاردهم (پایانی)

● نویسنده: محمد مراحل (بهبهان)

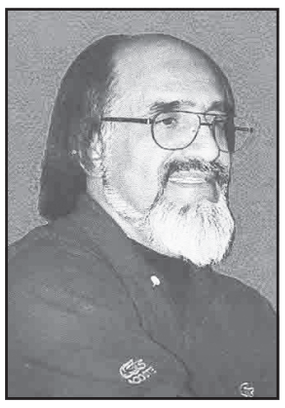

- مشهدی عبدالله تو مثل برادر منی. و آهی کشید و ادامه داد: برادری که توی زندگیم آرزوی اُنو داشتم اما خدا نصیبم نکرد و همیشه جای خالی اُنو توی خونه بابام حس می کردم. ای عقده رو دلم مونده بود همیشه به خودم می گفتم وقتی که شوهر کردم خدا هفت هشت تا پسر قد و نیم قد بهم میده تا ای عقده رفع بشه. بعد لبخند تلخی زد و باز ادامه داد:

- حتی خیلی از شبا خواب می دیدم که پنج شش تا پسر کوچک یُردک پوش دورمو گرفتن و از سر و کولم بالا می رن... و همیشه با این دل خوشی ها و آرزوها زندگیمو گذارندم اماحالا... بعد حرفش را برید و باز سرش را در لاک تنش فرو برد.

مشهدی عبدالله هم به دقت به حرف های او گوش می داد. وقتی که موضوع را گرفت و فهمید به آن آسانی هم نیست: با کمی مکث و این دست و آن دست کردن در حالی که نمی دانست جواب دل شکستگی خدیجه را با چه کلامی بدهد گفت:

- پناه بر خدا. به اُن پناه ببرید که او همه چیز رو میدونه. حالا هم نباید ناامید بشین. به خدا توکل کنین.

خدیجه اشک هایش را پاک کرد و بدون توجه به حرف های مشهدی عبدالله دنباله حرف هایش را گرفت و گفت:

- آرزوم بود که با یه مرد شریک بشم که مهربون باشه، دستمو بگیره و پشت و پناهم باشه، خدا را شکر آرزوم برآورده شد. وقتی که مادر خدا بیامرز اُستا صادق اُمد خواستگاریم پدر و مادرم که فورا قبول کردند و از معرفت و کمال و صداقت و جوانمردی او زیاد تعریف کردند. من هم توی این مدت همه اینا رو تو وجود این مرد دیدم. خدا میدونه از خودش از اخلاقش راضیم. اما همیشه توی روی او شرمنده‌ام. شرمنده ام که نتونستم آرزوشو برآورده کنم. آخه او خیلی دلش بچه می خواد. پسر یا دختر فرقی براش نداره... اما من که تا حالا خشک و بی اولاد و ابتر موندم و در حالی که ناراحتی اش تبدیل به خشم شده بود ادامه داد که:

- پیش حکیم رفتم. دوا خوردم. نذر کردم، دعا نوشتم. اما همه اینا انگار باد هوا بوده و هیچ کدوم نه اثری داشته و نه افاقه ای کرده، حالا هم ده، دوازده سال از پیوندمون میگذره و همه درها به روم بسته شده، نمی دونم این چه حکمتیه؟

و بعد صدای هق هق گریه اش دل لوطی و آن دو نفر را ریش کرد. توی گریه می گفت:

- حالا به صادق می گم تو چه گناهی کردی که به پای من بسوزی؟ بلکه زیر درگاه خدا من گناهکار باشم. تو چرا چوب گناه منو بخوری؟ و های های صدای گریه اش دل هر دلداری را شکست.

مشهدی عبدالله و رفیقش نگاهشان پاگیر زمین شده بود و بغض گلوگیری راه حلقوم شان را می فشرد. پس از لحظه ای سکوت معنی دار در حالی که همه به او حق می دادند که از خدا بچه بخواهد او نیز که دلش طاقتش را بریده بود گفت: آره خواهر هنوز هم دیر نشده. نباید ناامید شد و پیشنهاد کرد که سری هم پیش کربلایی محمد عطاربزند شاید دارو و درمانی کرد و گفت: خدا بزرگه.

لوطی صادق که تا به حال ساکت نشسته بود. سینی چای را از جلو آن ها برداشت و خطاب به خدیجه گفت:

- زن، یکی دو بار قبلا این حرف ها رو زدی، بهت گفتم که دیگه از این حرف ها نزن، اما نمی دونم چرا دست بردار نیستی حالا هم می گم دلتو دست شیطون نده، خدا حکیمه. ما که نمی تونیم تو کار او دخالت کنیم. من روزی که با تو پیمان زن و مردی بستم اول به خاطر سنت رسول الله بود و بعدش هم به خاطر خودت و تا حالا، حضرت عباسی توی این مدت یه دفعه بوده که بگم چرا برام بچه نزائیدی؟ یا خدای نکرده بهت سرکوفت بزنم؟ مگه زندگی همه اش بچه اس؟ این هم خواست خداست. حالا هی تو هم بگو، برو زن بگیر. اصلا شاید عیب از خود من باشه و کمی آرام تر شد و ادامه داد که: درسته بی اولادی سخته و حرف هایی تو زبون مردم هست. اما من نظرم یه چیز دیگه اس. من شاید این حرف ها را قبول نداشته باشم. و باز خطاب به خدیجه گفت: زن همین حالا و همین جا رو به روی این آقایون، اگه بهت بگم من اصلا بچه نمی خوام راحت می شی؟ اما اگه حرف دلت یه نقل دیگه اس و از روی پشیمونی از ازدواج با من این حرف ها را می زنی، میل خودته، تو آزادی می تونی هر فکری که می خوای بکنی من می دونم تو توی خونه من راحت نیستی. به قول خودت اولاد نداری که دلت از اون خوش باشه. من هم که پول و پله ای ندارم که نونوارت کنم و بهت برسم خونه پنج دری و طارمه‌ای هم ندارم که توش جولون بدی و دلت باهاش خوش باشه. گرفتار یه مشت پرنده و چرنده و یه آدم عاشقی مثل من که هم شدی. بعد چشمانش را بور مشهدی عبدالله کرد و گفت: درست می گم مشتی؟ به نظر تو من حق دارم که خدیجه را فدای دل خودم کنم. من می خوام لوطی باشم، و همه هم می دونن توی این دور و زمونه لوطی گری سخته، غصه دیگرون را خوردن داره، فقیری داره... و... و... شاید برا خدیجه این جور زندگی کردن سخت باشه و بچه و اولاد بهونه باشه.

توی همین حرف ها بودند که در خانه به صدا در آمد و صدای سائلی به گوش رسید که می گفت:

- در راه خدا، به خاطر ابوالفضل کمکم کنید. سائل درب حیاط را از روی پاشنه چرخانید و به دعوت لوطی وارد خانه شد. لوطی برایش چایی آماده کرد. لباس های مندرس و وصله و پاره ای به تن داشت. دست چپش هم معیوب بود. لوطی از سر ترحم نگاهی به او انداخت و از روزگارش پرسید. مرد جواب: ای بابا، چه روزگاری، حال ما بیچاره ها هم پرسیدن داره با هزاران زحمت و بدبختی و شرمساری یه لقمه نون گیر می آریم تا این شکم بی صاحب آروم بشه. زمستون هم که در راهه و تکلیف ما نامعلوم. نه لباسی نه پوششی نه نفت و ذغالی... خدا خودش به خیر بگذرونه. لوطی آهی کشید و دستش را توی جیب پالتویش برد و یکی دو تا سکه یک قرانی بیرون کشید و گفت: برادر، من دو قران دارم. یکیش مال تو و یکیش مال من. تاخدا برا فردا چه بخواد. وقتی که او خواست از خانه خارج شود لوطی پالتویش را از تنش درآورد و گفت: مشتی عبداله تو را خدا بیزحمت این پالتو را بهشت بده میترسم تو روی من خجالت بشکه، خیر ببینی.

خدیجه که ناظر قضیه بود معترضانه گفت: ولی این تنها پالتو سالمته. صبر کن تا اون پالتو کهنه رو بیارم. اینو براخودت نگه دار. لوطی آرام گفت: زن اون میگه به خاطر ابوالفضل به من کمک کنید. اون وقت پالتو کهنه مو بهش بدم؟ پالتو که سهله، اگه این چاردیواری که سرپناه خودم و عیالمه را ازم می خواست بهش می دادم. حضرت عباس که قربون وفا و جونمردیش برم بزرگ تر از این حرفاس. و گفت که: مشهدی عبدالله تو رو به دست بریده اِن سقای کربلا، تا اِن باباهه نرفته برو بی منت پالتو رو بهش بده.

مشهدی عبدالله که حیران و مات مانده بود به سرعت رفت و پالتو را به سائل داد و تشکر و لبخندی را از سر شوق گرفت و برگشت. در این اثنا لوطی تارش را توی بغل گرفت و کاسه آن را توی گرمی سینه فشرد و نواخت و خواند:

منم منم گدای کی؟ — گدای بی نوای کی؟
علی علی علی علی — منم گدای خوان کی؟
علی علی علی علی
مولا سخی، مولا سخی